

در مورد اعلام خروج نیروهای اشغالگر امریکایی از افغانستان

چهارشنبه، ۲۵ حمل، بایدن رئیس جمهور آمریکا از ختم «طولانی ترین جنگ تاریخ آمریکا» در افغانستان خبر داد و اعلام کرد که نیروهای نظامی این کشور تا قبل از یازده سپتامبر افغانستان را ترک خواهند کرد.

خروج نیروهای امریکایی قبل از بیست و مین سالروز حملات یازده سپتامبر، تلاشی از سوی اداره جو بایدن برای تاکید بر این دروغ است که هدف تجاوز بر افغانستان، مبارزه با تروریسم پس از حملات یازده سپتامبر بوده است. بایدن تاکید کرد: «ما با اهداف مشخص به جنگ رفتیم و به این اهداف مان رسیدیم؛ بن لادن کشته شده و القاعده در عراق و افغانستان تضعیف شده است.» اما، حقیقت این است که آمریکا در افغانستان به اهدافش نرسیده است.

هدف آمریکا از حمله به افغانستان تطبیق «پروژه امریکایی قرن جدید»، طرحی برای جلوگیری از افول سلطه جهانی امپریالیسم آمریکا از راه نظامی بود. این طرح که توسط نومحافظه کاران اداره جورج بوش دوم طرح ریزی شده بود، تلاشی برای جلوگیری از سقوط سلطه و هژمونی آمریکا از طریق جنگ افروزی، تجاوزگری و اشغال نظامی کشورهای تحت سلطه بود. این استراتژی که به «دکترین بوش» مشهور است، برای آمریکا حق حملات «پیشگیرانه» نظامی قایل می شود. هر چند تجاوز و اشغال افغانستان زیر نام مبارزه با تروریسم پس از حملات یازده سپتامبر انجام شد، اما در حقیقت حمله به افغانستان آغاز تطبیق «دکترین بوش» بود که هدف آن تقویت سلطه امپریالیستی آمریکا بر جهان بود. هدف غایی این طرح، معماری جهان تک قطبی از طریق حمله نظامی و تجاوز بر کشورهای تحت سلطه بوده است. اجرا کنندگان این طرح زیر نام مبارزه علیه تروریسم کارزار حمله و اشغال را آغاز نموده، از «جنگ بی پایان» صحبت می کردند. این استراتژی با تجاوز و اشغال افغانستان آغاز شد و با تجاوز و اشغال عراق تداوم یافت.

باراک اوباما و دونالد ترامپ نه تنها «دکترین بوش» و پالیسی «جنگ بی پایان» را ادامه دادند، بلکه دامنه های تجاوزکارانه ای آمریکا را تا سایر کشورهای آسیایی غربی و آفریقایی گسترش دادند. اکنون با وجود این که جو بایدن دستور خروج نیروهایش را از افغانستان صادر کرده است، اما آمریکا در صدد دست کشیدن از جنگ های نظامی «بی پایان» نیست. جو بایدن گفت: «تیم من در حال اصلاح استراتژی ملی ما برای نظارت و برهم زدن تهدیدهای مهم تروریستی نه تنها در افغانستان، بلکه در هر جایی که ممکن است بوجود آید، هستند.» بنابراین، جنگ و اشغال که زیر نام «جنگ علیه تروریسم» توسط نومحافظه کاران اداره بوش شروع شده بود، توسط اداره جو بایدن پیش برده می شود.

از جانب دیگر، این ادعا که آمریکا به «اهداف مشخص» در افغانستان دست یافته، دروغی بیش نیست. ظاهراً یک مورد از این «اهداف مشخص» نبود کردن تروریست های اسلام گرا در افغانستان بود؛ از بین بردن نیروهایی که آمریکا خود در منطقه پرورانده، حمایت و تجهیز کرده بود. تجاوز و اشغال افغانستان نه تنها این نیروها را از بین نبرد، بلکه زمینه را برای فعالیت و گسترش ایدئولوژی آنان بیشتر نموده است. به همین دلیل اکنون در افغانستان افزون بر طالبان و القاعده، داعش نیز فعالیت شان را آغاز کرده که خود نشان از شکست آمریکا و متحدانش در «مبارزه علیه تروریسم» دارد.

یکی دیگر از این «اهداف مشخص» تشکیل یک رژیم دست نشانده، به عنوان حافظ منافع امپریالیستی در افغانستان بود. در این راستا، آمریکا هزینه تشکیل و پیشبرد یک حکومت دست نشانده را متقبل شده است. اما این رژیم دست نشانده بعد از بیست سال فعالیت، هنوز

فایده مشروعیت و انسجام سیاسی است و در مرز ورشکستگی کامل قرار دارد. این رژیم متشکل از نیروهای نامتجانس سیاسی بورژوازی -کمپرادور و نیمه‌فیودال است که فقط بر سر خیانت، وطن فروشی و چاکرمنشی به امپریالیزم با هم توافق نظر دارند. این نیروها به دو دسته تقسیم شده‌اند که این دودستگی از آغاز شکل‌گیری رژیم دست‌نشانده وجود داشت. جناح شوونیست درون رژیم، خواهان نظام ریاستی، یعنی حفظ ساختار فعلی هستند. اما جناح مقابل، به خصوص حزب جمعیت اسلامی خواهان تغییر ساختار، به نظامی غیرمتمرکز هستند که در آن قدرت سیاسی بین رییس جمهور و صدراعظم تقسیم شود. این دودستگی یک از عوامل مهم ناتوانی و فروپاشی رژیم دست‌نشانده محسوب می‌گردد. به این دلیل هم، بسیاری‌ها نگران آغاز و شدت «جنگ داخلی» در افغانستان هستند.

جو بایدن که برای ادای احترام به قبرستان نظامیان کشته شده در افغانستان رفته بود، با غرور استعماری اظهار کرد: «شاید به خاطر داشته باشید، من از همان ابتدا فکر نمی‌کردم ما در افغانستان رفتیم تا به نوعی این کشور را متحد کنیم، این کار [متحد شدن افغانستان] هرگز اتفاق نیفتاده است.» این دروغ دیگریست که سران امپریالیزم امریکایی برای تبرئه از نقش اشغال‌گرانه و تخریب‌گرایانه‌شان در چهار دهه‌ی گذشته در افغانستان مطرح می‌کنند. سردمداران امریکایی طوری تظاهر می‌کنند که گویا بحران اجتماعی موجود، جنگ و خشونت ارتجاعی، قدرت‌گیری گروه‌های بنیادگرا از جمله طالب و داعش در افغانستان ارتباطی با سیاست‌های تجاوزگرانه و سلطه‌جویانه‌ی امریکا نداشته است. حالان‌که بحران‌چهل ساله افغانستان در هر مرحله، انعکاس تضادها و بحران‌های نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی بوده است. این بحران با تجاوز سوسیال‌امپریالیزم شوروی شروع و با قدرت‌گیری نیروهای بنیادگرا و تجاوز و اشغال مستقیم امپریالیزم امریکا و متحدینش تشدید گردیده است. بیست سال جنگ و اشغال دامنه‌ی این بحران اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را عمیق‌تر کرده است و در نتیجه شکاف طبقاتی به طور بی‌سابقه‌ی افزایش یافته است. بورژوازی - کمپرادور بروکراتیک که ساختار حکومت دست‌نشانده را در دست دارند، به معنی واقعی کلمه از این نهاد به عنوان جرگه‌ای برای تقسیم غنیمت و چور و چپاول استفاده می‌کنند. اما توده‌های مردم، طبقه کارگر، دهقان و طبقات خرده‌مالک در بدترین شرایط ممکن قرار داشته، از فقر و ادامه‌ی جنگ و خشونت رنج می‌برند. در دو دهه‌ی اخیر، افغانستان همواره در صدر فاسدترین کشورهای جهان قرار داشته است؛ زیرا خائنین ملی و مرتجعان که دستگاه رژیم دست‌نشانده را کنترل می‌کنند، فقط به فکر انباشت سرمایه از راه چور و چپاول کمک‌های امپریالیستی، چور و چپاول ملکیت‌های عامه و توده‌های مردم هستند.

طالبان تا هنوز در مورد چگونگی نظام سیاسی مورد نظرشان اظهار نظر نکرده‌اند. نظام سیاسی گذشته طالبان، زیر نام امارت اسلامی، یک رژیم استبدادی و تئوکراتیک بوده که در راس آن یک ملا به عنوان امیرالمومنین قدرت سیاسی را در اختیار داشت.

اما در کل نظام امارت اسلامی طالبان از لحاظ ملی و بین‌المللی طرفداران محکم ندارد و این مسئله برای رهبری طالبان واضح است. آن‌ها برای امتیازگیری به جنگ‌ها شدت داده‌اند و برای صفوف‌شان وعده پیروزی می‌دهند. کشورهای منطقه روسیه، چین، هند، ایران و حتی پاکستان خواهان بازگشت امارت اسلامی طالبان نیستند. به همین دلیل رهبری طالبان بیشتر در صدد امتیازگری و خواست‌های‌شان در مذاکرات صلح هستند. این خواست‌ها یکی، رهایی زندانیان این گروه از زندان‌های رژیم اند و دیگر حذف نام‌های رهبری طالبان از لیست سیاه «سازمان ملل متحد». اگر این خواست‌های طالبان برآورده شود، قویا احتمال دارد که طالبان در مذاکرات بعدی شرکت نمایند.

با وجود این که امریکا تعهد به تامین مالی حکومت دست‌نشانده در آینده داده است، اما خروج نیروهای اشغالگر از کشور، در صورتی که انجام پذیرد، ممکن است موازنه نظامی را به نفع طالبان تغییر دهد. طالبان در زمان حضور نیروهای اشغالگر در کشور موفق به

تصرف ولسوالی‌ها و مراکز ولایات شده بود. بنابراین تصور می‌رود که پس از خروج این نیروها، طالبان با روحیه‌ی قوی‌تری وارد میدان نبرد شوند.

اکنون امپریالیزم امریکا، در آستانه‌ی خروج نیروهایش از افغانستان، برای حفظ دست‌آورد‌های بیست ساله‌اش که دو تریلیون دالر هزینه دربرداشته، امید به تلاش‌های دیپلماتیک به رهبری سازمان ملل دارد. اما تجربه یک دهه اخیر از تلاش‌های دیپلماتیک برای صلح به چیزی فراتر از گرم‌تر شدن تنور جنگ نینجامیده است.

با وجود این که احتمال می‌رود امپریالیزم امریکا نیروهای نظامی‌اش را از افغانستان بیرون بکشد، اما این به معنی پایان سلطه امریکا در افغانستان نیست و نمی‌توان پیروزی طالبان تلقی شود. در صورت پیشرفت مذاکرات میان طالبان و رژیم و ادغام طالبان در رژیم دست‌نشانده در نهایت این طالبان است که به رژیم و امپریالیزم تسلیم می‌شود و حالت مستعمراتی و عدم استقلال کامل افغانستان ادامه می‌یابد: نفوذ همجانبه امپریالیزم امریکا بر نهادهای سیاسی، امنیتی و نظامی رژیم و داشتن پیمان امنیتی با رژیم دست‌نشانده، کماکان سلطه امپریالیزم و حالت اشغال مملکت را حفظ خواهد کرد و از همه مهمتر اینکه رژیم دست‌نشانده تحت کنترل و حمایت باداران‌شان قرار دارد و امریکا و متحدانش به ادامه‌ی کمک‌های مالی و تسلیحاتی به رژیم دست‌نشانده تعهد سپرده‌اند.

بایدن برخلاف ترامپ در قضایای افغانستان کشورهای بیشتر را دخیل کرده است و توافق ضمنی امپریالیزم روسیه و چین را نیز به دست آورده است. این امر از یک‌طرف نشان از ناتوانی امریکا در امر انحصار قضایای صلح و جنگ افغانستان دارد و از طرف دیگر، «پروسه سازش و تبانی» میان رژیم و طالبان را می‌تواند سرعت ببخشد. به این ترتیب اگر تلاش‌های کشورهای ذی‌دخل ترکیه، قطر و پاکستان همراه با سازمان ملل موفق شود طالبان را در نشست‌های «پروسه صلح» شرکت دهد و رژیم دست‌نشانده با ادغام طالبان از نو آرایش گردد، نظام برآمده از آن مانند حکومت فعلی، نماینده فیودال-بورژوازی-کمپرادور خواهد بود.

در ضمن، با ادغام طالبان، جنبه‌های تیوکراتیک، شوونیزم ملیتی و جنسیتی رژیم کنونی افزایش خواهد یافت. طالبان مانند نیروهای داخل رژیم دست‌نشانده از پایه‌ی طبقاتی یکسان برخوردارند. گروه طالبان نیز مانند مجاهدین، در گذشته توسط امپریالیزم امریکا و متحدانش تجهیز و تسلیح شده بود. در حکومت برآمده از ترکیب این نیروهای مرتجع و خاین، توده‌ها در زیر یوغ استثمار طبقاتی و ستم مضاعف اجتماعی بیشتر قرار خواهند گرفت و انباشت سرمایه با چور و چپاول ملکیت‌های عامه ادامه پیدا خواهد کرد.

بنابراین روشن است که این پروسه سازش و تبانی زیر نام صلح هیچ ربط به صلح واقعی و استقلال کشور ندارد و حل حقیقی آن‌ها فقط از طریق انقلاب دموکراتیک طراز نوین با جهت‌گیری سوسیالیستی ممکن است. پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان را به پایگاه انقلاب جهانی تبدیل خواهد کرد، یا افغانستان کانون بحران، جولانگه امپریالیست‌ها و مرکز فعالیت نیروی‌های بنیادگرا همچون طالب، داعش و القاعده باقی خواهد ماند. قدر مسلم است که اوضاع دچار تغییرات و تحولات گردیده است، این تغییرات فرصت و چالش‌های را فراراه ما قرار داده است، ما باید بتوانیم جرئت‌مندانه به استقبال مشکلات و چالش‌ها برویم و از فرصت‌های برخواسته از شرایط جدید، در جهت اعتلای شرایط انقلابی استفاده کنیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان